

دهکده جهانی یا سیستم بزرگتر جهانی؟

خلاصه مقاله

اصطلاحی که مک لوهان برای تصویر کردن جهان آینده به کار برد، یعنی دهکده جهانی، اینکه در قالب تعاریف جدیدی چون نظم نوین جهانی، کاربرد پیدا کرده است. نه تنها اصطلاح مورد استفاده مک لوهان نادرست بود، بلکه معیارهایی که او مبنای نظریه پردازی خود قرار داده بود، با واقعیات تطبیق نداشت. بشریت نه تنها به سوی یکواختی و یکسانی حرکت نمی کند، بلکه انسان آینده بی شک توان ظهور خلاقیت و وجودی ویژه خردمندی خود را بیشتر از گذشته خواهد داشت. جهان آینده جهانی رابطه‌ی خلاق فرد و جامعه است نه انحلال فرد در جامعه، یا یکتد فرهنگ در فرهنگی دیگر.

نوشته محسن قانع بصیری

هنگامی که مک لوهان صحبت از قبیله جهانی کرد، بلافاصله در ذهن همه این نکته جای گرفت که جهان کوچک می شود، جهان یکدست می شود، جهان در حلقه‌ی نوعی روابط پذیری خرد قرار می گیرد. جریان بخش این اصطلاح جدید آنچنان سریع انجام شد که فرصت تحلیل چون و چرا را از بسیاری گرفت. در این مقاله برآنیم تا اندکی در باب اصطلاح قبیله جهانی به گفتگو بنشینیم.

سؤال اول این است: چرا مک لوهان به جای اصطلاحات دیگری، چون شهر جهانی، یا گروه جهانی، اجتماع جهانی و یا حتی جهانی شدن، قبیله جهانی را بکار برده است؟ بدون آنکه منتظر جواب خواننده شوم برداشتهای خود را در طی سؤال دیگری بیان می کنیم.

آیا بکارگیری اصطلاح قبیله جهانی توسط مک لوهان تنها یک تصادف و فی المثل برای اثرگذاری بهتر بر روی خواننده و شنونده بوده است؟ در این صورت دیگر نمی توان به مک لوهان اطلاق یک نظریه پرداز کرد. چرا که یک نظریه پرداز معمولاً بر آن است تا مفاهیم مشخص و تعریف شده‌ای را از اصطلاحی که معرفی می کند برداشت کند. در حقیقت ورود یک مفهوم جدید در قالب جملات ترکیبی یکی از اثرات بارز توسعه علوم و تکنولوژی در دوران اخیر است، پس باید بگوییم مک لوهان به عنوان یک نظریه پرداز باید که منظور خاصی را از اصطلاح قبیله جهانی داشته باشد. از واژه‌ی ترکیبی قبیله جهانی معانی زیر برداشت می شود: کوچک شدن جهان به دلیل ارتباطات بیشتری که امکان پذیر شده است. یکتد فرهنگی، یا شاید هم می توان گفت نوعی حرکت به سوی سادگی.

اما آیا به واقع مک لوهان همین مقاصد را داشته است یا بدون آن که خود بداند این واژه بدلالی دیگری نیز به ذهن وی خطور کرده است؟ بگذارید موضوع را اندکی بیشتر بشکافیم:

اگر نگاهی به فیلمهای فضایی که در غرب ساخته می شوند بیاندازید، حتی آنهایی که توسط کارشناسان

هدایت و کارگردانی شده اند، پی به یک نکته می برید، نکته‌ای که برای ادامه بحث ما لازم است. تقریباً در تمامی این فیلمها نگاه به آینده با منطق و رویاهای زندگی گذشته و امروز انجام شده است. برای مثال اگر امروزه جنگ در قلمرو رقابت برای به دست آوردن منافع جغرافیایی میان ابناء بشر در گرفته است و یا عده‌ای به خاطر عقاید و آراءشان به جدال با یک دیگر می پردازند، عین این جدالها برای خواسته‌های کوچک به آینده نیز تشریح پیدا می کند. و این نکته است که می توان آن را در این جمله کوتاه بیان کرد: انسان امروزی آینده را با عقل و خواسته‌های دیروز خود نظاره می کند و این خود شاید به علت به دام افتادن معرفت یا علم به آینده در دام عقل و اصالت عقل ناشی از انقلاب صنعتی اتوماسیون بود، نکته‌ای که حتی مک لوهان نیز نتوانست از دام آن رها شود.

یکی از ویژگیهای پیوند با عقل گذشته تکرار است و می دانید که تکرار یکی از تجلیات بارز اتوماسیون در تکنولوژی و نظام تولیدی است. تکرار می تواند به معنی تسلط عقل گذشته و همان نکته‌ی فوق؛ یعنی در حصار کشیدن معرفت توسط همین عقل خرد گذشته باشد. تکنولوژی از آن جایی که نوعی دستگاه قیاسی است (قیاسی از آن رو که نوعی منطق ثابت در آن بکار برده می شود و اتوماسیون نیز یعنی همین.) در حقیقت در درون تکنولوژی می توان نوعی دستگاه معرفتی که همان پژوهش است را ایجاد کرد که در آن صورت باز هم تکنولوژی از علم و عقل جدید به صورت قیاسی بهره می برد.^(۱) پس توانایی نقد برای یافتن افقهای جدید منطق را از بخش دیگری اخذ می کند. این نکته بدان معنی است که برای نوآوری در تکنولوژی تنها منطقهای موجود کافی نیست و نوعی علم دیگر که ما آن را علم به آینده یا معرفت می نامیم لازم است. بنابراین تکنولوژی تمایل به تکرار و اتوماسیون، و علم و معرفت تمایل به خلاقیت و نوآوری دارد. این نکته بسیار مهمی است، بدین معنی که تکنولوژی جدا شده از علم، نوعی تکرار دائمی حاصل از استفاده از محدوده همین علم است. اتوماسیون نیز به همین معنی است. می دانید، اتوماسیون

در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ میلادی دوران سلطنت خود را در عرصه تکنولوژی و علوم طی می کرد.^(۲) در این دوره بود که شاخصهایی چون غول آسایی سازمانها، واسطه‌های اطلاعاتی - مالی میان تولید و مدیریت و مبادلات فاقد بازخوردهای مثبت اقتصادی شکل گرفت.^(۳) جهان در این زمان عبارت بود از مجموعه‌های تولیدی غول آسا که در آن همه چیز به مانند آنچه چاپلین در فیلم عصر جدید نشان می دهد؛ در دام تکرار گرفتار آمده بود. بسیار طبیعی بود که در چنین شرایطی مک لوهان اصطلاح قبیله را برای ابراز منظور خود به کار برد. اما چرا قبیله؟ توجه کنید به ویژگیهای قبیله:

- در قبیله، نقش فرد به صفر نزدیک می شود و این قبیله است که هویت دارد و نه فرد.

- در قبیله، یک منطق ثابت و دائمی به صورت ستهای ثابت موجود دائماً تکرار می شود.

- در قبیله، نوعی نظام رهبری مقدس، پیچیده و تاحدی ترسانک و مبهم وجود دارد و باید به آن تسلیم شد.

- قبیله نظام کوچکی است که در آن همه به ظاهر با هم از تباط دارند ولی در حقیقت بی ارتباطند، چرا که در افق روابط میان آدمیان هنوز رابطه‌ی فرد و جامعه بر اساس تبادلات اطلاعات و آگاهی شکل نگرفته است.

- در قبیله هر کس از نظام مسلط تخطی بکند در لای پیچ و مهره‌های سنت سخت و بیرحم خرد می شود. همچون چاپلین که در فیلم عصر جدید هنگامی که با دو آچار به مرحله‌ی از خود بیگانگی تکراری می رسد، در لای پیچ و مهره‌های این غول عظیم تکرار فرو می ماند.

در قبیله تسلط همیشه با عادت است. اگر اندکی دقت کنید میان زندگی در قبیله و زندگی در عصر اتوماسیون غول آسای اوائل و اواسط قرن بیستم میلادی تشابهاتی می بینید. مک لوهان دانسته یا ندانسته واژه‌ی قبیله را به همین دلایل انتخاب کرده است. وی با ارائه این واژه شاید بدون آنکه خود بداند خواسته است منطق موجود دنیای صنعت غول آسای زمانه‌ی خود را به آینده پیوند دهد. اگر بخواهیم اصطلاح قبیله جهانی را با همان مفهوم قبیله تعریف کنیم باید بگوییم که در چنین فضایی همه چیز یک طرفه است و همان همه چیز در میدان نوعی تحمیل و تکرار که ویژگی تفکر مثبتی بر تسلط عقل قدیم و منطق ثابت است دور می زند. چه «ها کسلی» و چه «جرج اروول»^(۴) هر دو تصویری تلخ از آینده این نوع از صنعت و این نوع از سوداگری در قالب یک بینش تکراری ارائه داده اند، تصویری که در آن رابطه‌ی فرد و جامعه از مدار تبدیلات عقل - معرفت و اطلاعات - آگاهی به مصرف اجباری کالا و فرمان تبدیل می شود، کاری که در دهه‌ی پنجاه و شصت، حکومت روسیه با

پلیس می‌کرد، در آمریکا با تلویزیون انجام می‌شد. در حقیقت جامعه اول را اروپا و جامعه دوم را هاکسلی به تصویر کشیدند. آنان نشان دادند که در این شرایط خواسته‌ها از مدار نوعی تبادل خلاق به نوعی تحمیل به مصرف و یا در روسیه تحمیل به تسلیم، تبدیل شدند.

مک لوهان و انقلاب انفورماتیک

شاید مک لوهان اصطلاح قبیله‌ی جهانی را بدین دلیل بکار برد که نشان دهد جهان کوچک می‌شود، اما به واقع چنین نیست، در پشت اصطلاح قبیله نوعی تسلط کور قدرت و تسلیم در برابر آن وجود داشت.

بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت؛ اصطلاحی که

تکنولوژی و تولید را دریافت کرد شکلی نیست، اما سؤال، این است که چرا مک لوهان بر روی این نکته تأکید می‌کند، در حالی که تحول در ارتباطات میان فرد و جامعه را که گفتیم مهمترین دستاورد انقلاب انفورماتیک است، نمی‌بیند؟ برای جواب به این سؤال بیایید اندکی به روابط میان فرد و جامعه به خصوص در بعد از انقلاب صنعتی بپردازیم.

گفتیم، رابطه‌ی میان فرد و جامعه در شکل خلاق آن رابطه‌ای مبتنی بر تبادل آگاهی و اطلاعات است. آنچه که ما میان خود در اجتماع رد و بدل می‌کنیم، اطلاعات است و اطلاعات مجموعه‌ای از علائم است که از طریق فرای حسی ما، از محیط جذب می‌شود. اما

این رابطه تخریب می‌شود، چرا که در تکرار عمل آمیزش خلاق اطلاعات با منطق در درون فرد انجام نمی‌شود. باز هم توجه کنید به فیلم عصر جدید جارلی چاپلین که وی به شدت چنین حالتی را در هنگامی که مشغول پیچ سفت کردن تکراری است نشان می‌دهد، به طوری که حتی از محیط کار خود نیز بیرون می‌آید در حالی که باز هم همان حرکت را دنبال می‌کند^(۵). پس در عصر اتوماسیون و تکرار آنچه به عنوان یک خطر به وجود آمد، تخریب تبدیلات اطلاعات به آگاهی بود. می‌توان چنین برداشت کرد که مک لوهان اطلاع چندانی از این دو مفهوم نداشت، آنچه برای وی جذاب بود نوعی فرآیند خودکاری بود که ضرورت وجودی آن دوره بود.



باید برای بیان تحولی که به خصوص از اواخر دهه‌ی شصت میلادی به این طرف اتفاق افتاد بکار می‌رفت، بسیار نارسا و یا حتی ضد آن است. مک لوهان فرزند عصر اتوماسیون بود، عصری که در آن باید برای یک دوره انسان به مصرف‌کننده‌ای مخرب روابط انسانی و طبیعی تبدیل شود. دوره‌ای که انسان می‌خواست با عقل خرد خود نقش خدا را بازی کند، نقشی که او را چون سرابی به دورانی از بحران کشاند که رسالت وی امروز آگاهی بر آن است.

باز هم برگردیم به مک لوهان: این بار برای آنکه خواننده را به موضوع تنظیم مجدد ارتباط میان فرد و جامعه که موضوع اصلی انقلاب انفورماتیک است و از دید مک لوهان مخفی مانده است بکشانیم، باید به این نکته بپردازیم که چرا مک لوهان پیش از آنکه به ارتباط میان انسانها که اساس انقلاب انفورماتیک در تحول در آن است به ارتباط میان انسان و کالا می‌پردازد؟ وی می‌گوید دهر شینی مصنوع، دادای پیامی است و باید که این پیام را گرفت. در اینکه باید پیام مصنوعات

برای آنکه ما این اطلاعات را درک کرده و آن را به صورت فرمان به جهان خارج بازتاب دهیم، باید دارای منطق ویژه‌ای باشیم که بتواند این اطلاعات را به صورت ویژه‌ای آرایش داده و به فرمان برای عمل، تبدیل کند. حال اگر بتوانیم از اطلاعات جدیدی و یا منطق جدیدی استفاده کنیم، بازتاب آن بروز نوعی اطلاعات جدید خواهد شد. نتیجه اینکه اطلاعات امری اجتماعی، و آگاهی امری درونی و فردی است. شما اگر حُل یک مسأله فی‌المثل ریاضی را حفظ کنید، بدون آن که منطق لازم برای حل آن را بدانید، در حقیقت آگاهی در شما حادث نشده است، بلکه بلعکس تنها توانسته‌اید حافظه خود را از اطلاعاتی جدید پر کنید، در حالی که دوست مقابل شما که این مسأله را حل کرده است این پدیده را از طریق تبدیل درونی اطلاعات به آگاهی انجام داده است. پس رابطه‌ی فعال شما با محیط به معنی اخذ اطلاعات جدید با محیط و آمیزش آنها با منطق قدیم و یا تولید منطق جدید می‌باشد.

به راحتی می‌توان دریافت که در عصر اتوماسیون

امروزه می‌دانیم این فرآیند به شرط تغییر پذیری، یکی از ارکان تکنولوژی یا نیروی تغییر در آن است. اما در آن روز به دلیل تسلط جدید و جذاب بودن طبیعی آن به راحتی می‌توانست خود را به عنوان هدف نهانی نشان دهد و اتفاقاً پیش‌بینی معرفتانه خطر آن نه در علم که در هنر و توسط امثال چاپلین نشان داده شد. هر چند که هاکسلی نیز تا حد زیادی توانست چنین حالتی را تفسیر کند.

عصر خلاقیت و پیچیدگی

حال می‌توانید به سهولت دریابید که یکی از اثرات نادرست کاربرد اصطلاح قبیله‌ی جهانی، تبدیل یک جهان روبه پیچیدگی و با نظامهای متنوع با ارتباطات تبدیلی اطلاعات به آگاهی و تحول در آنها، به جهانی رو به سادگی و نظم به ظاهر یکنواخت است، که طبعاً چنین تصویری می‌تواند همه چیز را به نفع تسلط و نه همکاری، تسلیم و نه رابطه‌ی متقابل، تحکم و نه اقتناع بکشاند. نکته‌ای که امروزه در تصور بسیاری از ما وجود

انسان امروزی آینده را با عقل دیروز خود نظاره می‌کند

دارد که غرب می‌تواند یا می‌خواهد فرهنگ خود را بر جهان حاکم کند از اشتباه حاصل از این تئوری ناشی شده است. ما در این بخش نشان خواهیم داد که غرب نه می‌تواند چنین کند و نه این تئوری یعنی یگانگی فرهنگی یک تئوری علمی است، بلکه این تئوری یک تئوری باقیمانده از تسلط عصر اتوماسیون بر عصری است که ما نام آن را عصر خلاقیت و پیچیدگی می‌نامیم. آنچه که در جهان در حال رخ دادن است، این نیست که آرزوهای دراز مدت حوزه‌های فرهنگی مختلف یگانه شوند (که این از مظاهر همان تصویری است که بر آن بود همه‌ی فرهنگها را در یک خط ساده جای دهد)، بلکه آنچه که در حال اتفاق است آن است که زمینه‌های ارتباط این حوزه‌های فرهنگی (یا افقهای رویداد کلان و آرزوهای بزرگ) از طریق حوزه‌های فعال مولد (یا افقهای رویداد خود) فراهم شده است و همین منظر است که می‌تواند خواست علم و تکنولوژی را برای تنوع و امکان‌پذیری ارتباط خلاق فرد و جامعه فراهم کند.

یکی از اثرات عصر مدرن که شاخص آن اتوماسیون بود، آن بود که توانست نوعی مدرنیسم غیرقابل تطبیق با خواستهای دراز مدت و افقهای رویداد کلان (فرهنگ) جامعه بوجود آورد، که در آن میان نهادهای ایجاد شده که عمدتاً در جهان سوم دولتی بودند با فرهنگ این جوامع تضاد پیدا کردند. و نتیجه معلوم بود؛ حکومت‌های این کشورها بر آن شدند تا فرهنگ شبه مدرن و دولتی را جایگزین فرهنگ جامعه خود کنند. نتیجه دیگر نیز مشخص بود، تمامی مظاهر مدرن جدید به محض آنکه این نیروی دولتی ضعیف شد، مورد حمله قرار گرفت. در حقیقت این گونه از نفی فرهنگ یا افق رویداد کلان، بدین دلیل اتفاق می‌افتاد که در تکنولوژی مسلط اتوماسیونی جهانی جایی برای تنوع و تحول در ارتباط فرد و جامعه وجود نداشت. این تکنولوژی و متعاقب آن نیروی سوداگر صاحب آن به تنها چیزی که می‌توانست بیاندیشد نوعی افق رشد کمی بود. یعنی کاربرد قیاسی دانشی ثابت و نه متحول شدن از طریق دانش. هر چند که تحول اخیر یعنی تحول در

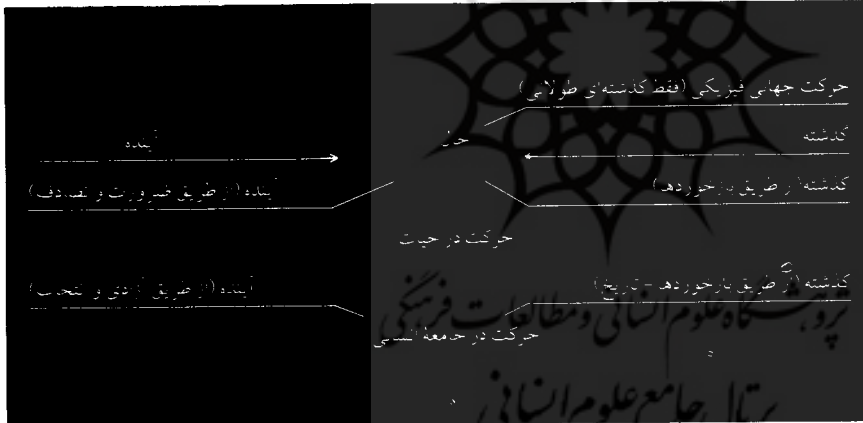
دانش و کاربرد بیشتر آن در تکنولوژی خودبخود چون یک نیروی هم‌سنگ ضد تمرکز عمل می‌کرد. بنابراین، نکته‌ی مهم آن بود که بتوان بر اساس این خواست، یعنی خواست رشد کمی، نوعی جهانی‌بینی بیا کرد، جهانی‌بینی فاقد نقش آگاهی خلاق انسان فردی، و به راستی که «قبیله‌ی جهانی از نقطه نظر مفهومی چیزی جز آرمان تکنولوژی سوداگرانه عصر اتوماسیون نبوده.

تمرکز و عدم تمرکز

بر اساس یک اصل ساده، جهان باید به سوی توسعه و توزیع بیشتر دانش حرکت کند و این بدان معنی است که جهان باید به سوی روندی از عدم تمرکز، یعنی تنوع در خواسته‌ها و تمرکز، یعنی روابط متنوع میان خواسته‌ها پیش رود. تبیین این دو جریان در مدار پدیده‌ای که امروزه آن را جهانی شدن می‌نامند بسیار مهم است. بدین معنی که باید میان آنچه که امکان ایجاد ارتباط و مبادله می‌نامیم و تنوع درخواست‌ها و امکانات، رابطه برقرار کنیم. ایجاد این رابطه بی‌مورد هم نیست؛ حیات در تکامل خود از سادگی به سوی پیچیدگی روی آورده است و به همین دلیل نیز تکامل اجتماعی باید از این مدار تبعیت کند. اما در حیات حرکت از سوی سادگی به

جهان باید به سوی توزیع بیشتر دانش حرکت کند

شده‌اند. هم علوم تجربی نظیر فیزیک و شیمی، هم علوم حیاتی نظیر بیولوژی و هم علوم اجتماعی که ویژه‌ی خود اوست. بنابراین، وضع تکاملی انسان بدین صورت است که سطوح اول و دوم یعنی جهان فیزیکی و حیاتی در وی در طول زمانی طولانی به صورت تکرار درآمده‌است و سطح سوم وی همان سطحی است که خلاقیت وی را به نمایش می‌گذارد. در نمودار ضمیمه هر سه سطح از فعالیت درون اجتماع انسانی را از نقطه نظر زمانی نشان داده‌ایم.



علت اصلی پیچیده‌تر شدن جوامع انسانی سه زمانه بودن حرکت انسان است و اینکه فرآیند خلاقیت در وی در رابطه‌ی ویژه‌ای که میان فرد و اجتماع وجود دارد نهفته است. برای آنکه بتوانیم در بهترین جریان برای ظهور خلاقیت قرار بگیریم، ناچاریم باندازه‌ی تعداد انسانها در جامعه که می‌خواهند با آن رابطه برقرار کنند، تعریف بخصوصی ارائه دهیم؛ به طوری که نظم اجتماعی نیز بهم نخورد. در حقیقت در آغاز توسعه‌ی بشر، تنها تعداد کمی می‌توانستند بین نیروی خلاق درونی خود با جامعه ارتباط خلاق و تأثیرگذار برقرار کنند، انقلاب صنعتی شرایط ویژه‌ای فراهم کرد که مهمترین آن امکانات رفاه و آموزش بود، به همین دلیل نیز توانست حوزه‌ی اقتدار و تکرار فردی جدیدی برای انسان اجتماعی تعریف کند. با این حال، در همین

پیچیدگی بر اساس دستگاه نقد تنازع بقا نیاز به فشرده کردن مقادیر زیادی بازخوردها، منطبق و اطلاعات در حجم کوچکی دارد. سلول دقیقاً چنین جزء مهمی در طبیعت است که توانسته است در طول تکامل سه میلیارد ساله‌ی خود مجموعه‌ای بسیار پیچیده از اطلاعات و منطقها را در حجمی خرد جمع‌آوری کند. بنابراین، باید نتیجه گرفت که جهان اجتماعی یا هر سپهر اطلاعاتی حرکت تکاملی خود را از سادگی به سوی پیچیدگی ادامه می‌دهد. به همین دلیل اصطلاح قبیله جهانی برای آینده جهان آن هم در این شرایط، اصطلاحی نادرست است، شاید اگر نام آن را سیستم بزرگتر جهانی می‌نامیدیم بهتر بود.

حرکت از سوی سادگی به پیچیدگی بی‌دلیل انجام نمی‌شود، می‌دانیم در انسان هر سه گروه علوم جمع

جهان آینده مجموعه‌ای از آرزوهای بزرگ است

انقلاب با دوره‌ی اتوماسیون مواجه می‌شویم که در آن فرد از منطقی ارتباط خلاق خود با جامعه به ارتباط تکراری انتقال پیدا می‌کند. برای عده‌ی زیادی از متفکران این دوره این تصور بوجود آمد که نهایت تنظیم تکاملی رابطه‌ی انسان با جامعه در همین دوره قابل ردیابی است. دوره‌ای که رابطه‌ی خلاقیت فرد با جامعه، به نوعی روابط مبتنی بر عادت تبدیل شده بود. علت نیز در این نکته بود که زمینه توسعه اتوماسیون توانسته بود نظم مکرر جذابی از طریق افزایش رفاه و مصرف ایجاد کند. اینکه چرا در چنین دوره‌ای چنین اندیشه‌هایی رشد کرد، ریشه در حوادث قرن هجدهم و نوزدهم دارد، دورانی که اندیشه‌های جدیدی بوجود آمد که می‌توانستند تا زمانی طولانی‌تر زمینه‌های کاربرد خود را حفظ کنند. برای مثال هنوز هم از توری الکتروماتیکیک ماکسول به صورت قیاسی در صنایع الکترونیک استفاده می‌شود، در حالی که تغییر خاصی در این نظریه ایجاد نشده است.

انسان در دام منطقی ثابت

شاید دلیل تمایل به اتوماسیون در قرن بیستم را بتوان در امواج ایجاد شده خلاقیت در قرون هجده و نوزده دانست. علاوه بر آن درجه‌ی نوآوری نیز بدین ترتیب با توجه به وضعیت تکنولوژی محدود بوده است. به هر تقدیر آنچه که به صورت یک جبر در تنظیم حرکت تکاملی جامعه قابل مشاهده است، در تبیین تنظیم رابطه‌ی فرد و جامعه قابل تحقیق است. این تنظیم از مراحل متنوعی عبور کرده است.

در مرحله‌ی اول تنها تعداد بسیار محدودی قادر به استفاده از موقعیت فردی خود برای بروز خلاقیت آنهم از راه تسلط بر جامعه بودند، هگل این مرحله از ارتباط را با مفهوم «خداایگان و بنده» توصیف می‌کند. در مرحله‌ی بعدی که از انقلاب صنعتی آغاز شد. شرایط لازم برای آموزش افراد و تنظیم این رابطه بر مدار منطقی ثابت فراهم شد، همین شرایط بود که در دوره‌ی اتوماسیون اثرات خود را نشان داد. بدین ترتیب بود که

فرد علی‌رغم آنکه می‌توانست احساس حرکت آزاد فردی داشته باشد با این حال در دام منطقی ثابت، بتدریج به صورتی از خود بیگانه رابطه‌ی خلاق خود با جامعه را از دست داد. اینکه مک‌لوهان با بکاربردن اصطلاح قبیله جهانی خواسته و یا ناخواسته در خدمت این تسلط کور قرار می‌گیرد شکی نیست، مک‌لوهان به این دریافت نرسیده بود که آنچه پیام اصلی انقلاب انفورماتیک است تجلی بیشتر خلاقیت‌های فردی و منطقه‌ایست نه اتوماسیون و انحلال کور فرد در جامعه آنچنان که در نظام قبائل ناظر آنیم.

به هر تقدیر جهان آینده روسوی مبادله، ارتباط و پیچیدگی دارد و این نوع از تمرکز با تمرکز از جنسیت قبیله‌ای متفاوت است. انسان آینده بی‌شک توان ظهور خلاقه‌ی وجودی و خردی خود را بیشتر از گذشته خواهد داشت و این بدان معنی است که باید شرایط را برای بروز هر آرزویی فراهم کنیم، با این تفاوت که این بار توانسته‌ایم میان افراد و زیر سیستمها در شبکه‌های آرزویی مختلف رابطه‌ای خلاق برقرار کنیم. در جهان آینده وابستگی به استقلال و استقلال به ارتباط و ارتباط به خلاقیت تبدیل می‌شود. جهان آینده قبیله نیست. جهان آینده مجموعه‌ای از آرزوهای بزرگ است که

همگی می‌توانند از طریق افتهای رویداد خرد خود یعنی زیرسیستمها و فردیتهای مختلف با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. جهان آینده جهان رابطه‌ی خلاق فرد و جامعه است نه انحلال فرد در جامعه، یا یک فرهنگ در فرهنگ دیگر، جهان آینده جهان همکاری بیشتر در عین پیچیدگی بیشتر است.

شاید کاربرد قبیله جهانی برای پیش‌بینی آینده جهان بمانند آن باشد که بخواهیم از یک نظام کهنه، بکنواخت و مرده، برای شادابی و زندگی فعال‌تر استفاده کنیم، در این شرایط هر انسان عاقلی به مک‌لوهان خواهد گفت: آیا نمی‌توانستید اصطلاحی بهتر از «قبیله جهانی» برای منظور خود پیدا کنید؟

۱ و ۲ رجوع کنید به کتاب

نویسنده تحت عنوان از اطلاعات تا آگاهی ناشر انتشارات مهناز در عین حال ذکر این نکته لازم است که منظور از تکنولوژی اتوماسیون آن تکنولوژی است که توان نوآوری در آن بسیار کم شده ولی توانایی دیگری یعنی افزایش قدرت کاربرد دانشی ثابت در آن به شدت افزایش پیدا کرده است. بنابراین تکنولوژی اتوماسیون فضایی تولیدی به وجود آورد که بزرگترین ویژگی آن غول‌آسایی مدیریت بوروکرات و آلودگیهای زیست محیطی است.

۳. منظور از بازخوردهای مثبت با روبه آینده اقتصادی، آن دسته از بازخوردهایی هستند که حاصل اثر نوآوریهای تکنولوژی (خدمات - کالا) بر قلمرو اقتصادی است. با این نوآوریهاست که می‌توان بر چرخه کلاسیک بحران - رونق اثر گذارد.

۴. آلدوس هاکسلی در کتاب «وضع بشر» و جرج اروول در کتاب «مزرعه حیوانات» تصویری از جامعه‌ای که در آن نیروی مرموز و متمرکز که از طریق فرآیند یکسان پردازی آدمیان را کنترل می‌کنند ارائه می‌دهند. در کتاب وضع بشر این نیرو از طریق کاربرد آموزش همساز با ویژگی فقدان افق معرفتی و نیروی واقعی فردی و در کتاب مزرعه حیوانات این نیرو از طریق کاربرد نظام عریان قدرت سیاسی - فیزیکی به همراه سرکوب شدید خود را نشان می‌دهند.

۵. مولانا نیز در مثنوی و در داستان بقال و طوطی به وضوح نشان می‌دهد، طوطی که سبیل حافظه، فاقد منطق و در نتیجه آگاهی است. به سهولت هر فرد کجلی را که می‌بیند احساس می‌کند بر روی سر او هم روغن ریخته شده است.

بهار سال آینده منتشر خواهد شد

دومین کتاب سال کشاورزی دامپروری و آب ایران

برای دریافت هرگونه اطلاع در زمینه چاپ مقالات، ارائه نظریات اصلاحی و یا آگاهی از شرایط چاپ آگهی با تلفن یا فاکس زیر تماس حاصل فرمائید.

تلفن: ۴-۶۴۱۷۲۹۳ فاکس: ۷۵۳۶۱۳۳